



کندوان از سر پیچی که یک کیلومتریش تا ده راه نیست جلوگر می‌شود و بیننده را در حیرتی خیره‌کننده فرو می‌برد. بیننده از دور بیش از دوپست کوهک کله‌قندی زیتونی رنگ را که در دامنه رشته کوه بهم چسبیده است می‌بیند و چون نزدیک می‌شود مشاهده می‌کند که در هر کله‌قندی در و پنجره‌های نعلبه و نارون کله‌قند اطافی یا اطاقک‌هایی است برای زندگی. بی‌تأمل به ذهن بیننده خطوط می‌کند دیرماندگی این سراها و کهنگی و سستی بودن زندگی حالهای بسیار دوری که پدران باشندگان کنونی درون سنگها را تراشیده و صخره را سرپوش خود گردانند.

# طواف سهند

ابرج افشار

باغ و تاسخ سعد سمرقند و غسولسه دمشق و شعب بودن و مامشانرود همدان است و می‌گوید که آن دره به باویلرود هم شهرت دارد. باویل آبادی پیش از اسکو و برآستی یکی باغ بهناور و بهگراهی است که رودبار ویدهراسبزپوش کرده است. و از بلندی‌راه در تلافی با آسمان نیلگون منظرهای بهشتی دارد. دیدیم نام اسکو در تزهه‌القلوب صورت "اسکویه" آمده و در روضه‌الحنان و جنات‌الحنان حافظ کربلائی (قرن دهم) هم بدین شکل و هم به‌صورت اسکو (بفتح الف) ضبط شده است. در احسن‌التواریخ حسن روملو (چاپ نوایی) هم "اسکویه"

از تبریز با انوسمیل بیش از نیم ساعت نیست. در راه پیش خود تصور می‌کردم که با قرب جوارش به شهر تبریز باید نامش‌در کتاب‌وقفنامه "ربیع رشیدی (اوایل قرن هشتم) آمده باشد ولی نیامده است. پیش از رفتن و پس از بازگشت‌نگاهی به مآخذ مرتبط کردم، ظاهراً "تزهه‌القلوب قدیمی‌ترین نوشته‌ای است که نام آنجا را در بر دارد. مستوفی نوشته است: "باویل و خسرو شاه و میلان و اسکویه از معظلمات ویدهرست". وصفی که مستوفی ازین دره می‌کشد گواه آن است که او آنجا رادیده بوده است. زیرا می‌نویسد آنجا همچون یک

تلنباری شده است. مایه شادی است که کریم اصفهانیان دامن مردانگی و شایستگی را به‌کمر زده تا بدو کیک کند و این کتاب پر ارج را شایسته چاپ شدن بشمارد. هنوز برای اسکو نوشته‌ای منفرده که گوپای گذشته، شناختنی و دیدنی‌های امروزی آنجا باشد در دست نیست. مقیمی از ستوده و من خواست با او همراه شویم و به‌پای‌شوق و چشم سیاحت آثار تاریخی و منظره طبیعی بهت‌انگیز آنجا را ببینیم. اسکو یکی از آبادیهای دامنه شمالی سهند و بزرگترین آبادی دره‌ای است که به "ویدهر" مشهور بوده و هست. فاصلاتش

به لطف حمید مقیمی اسکویی، عاشق و شیفته زادگاهش اسکو، راهی آن آبادی با شکوه شدیم که نه شهر شهرت نه روستای روستا. آبادی دلگشا، خرم، سرسبز و بسا طراوتی است که پایزش هم دلاویز و خوش منظرست. درین سفر منوچهر ستوده بود و من، آنکه در همگامی اودیبداران زیباییمهای طبیعت آسانتریت، انگیزه سفرمان آن شد که حمید مقیمی سالی چندست که به‌کرد آوردن اطلاعات متنوع در باره اسکو پرداخته و دفترهایی چند از آگاهیهای سودمند تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در باره آنجا فراهم ساخته و

در دره و سیدهر آبادی فسقندیس هم جای معتبری است و جای معتبری هم بوده است و حافظ کرلایی آن را "قیسه قندیس" می‌نویسد و مزار پیر محمد شیفته را که در آنجا می‌بوده معرفی کرده است. در وقیعه کجی "فسقندیز" ضبط است.

از نوشته‌های حافظ کرلایی خوبتر می‌آید که عده‌ای از عارفان و پیران تصوف دوست در آبادیهای ویدهر می‌زیستند و خاک‌کاشیشان تا روزگار تالیف آن کتاب بر جای می‌بوده است. طبق نوشته آن کتاب سر سید حسن اسکویی (از سادات عربی) متوفی در ۹۱۸ در اسکو خانقاهی داشت وجه بسیار بازماده ساختن مشهور به خانقاه که بر بالای پشته‌ای مشرف به اسکو هست همان خانقاه باشد. دیگری را که نام می‌برد پیر حیدر سنایی است که در ۸۵۶ مرد و در اسکو به خاک سپرده شد.

کلباه هم از آبادیهای ویدهر بود. حافظ کرلایی از خواجه قطب‌الدین نامی نام برده که از آن آبادی بود و در همان آبادی به خاک رفت و آقای جعفر سلطان القرایی چاپ کننده کتاب مذکور نوشته‌است که سنگ‌تیرهایی از قرن هشتم در آنجا دیده است.

اسکندر بیگ سنی مؤلف عالم آرای عباسی گوید که شاه طهماسب نسبت به سادات اسکو به احترام می‌گذاشت. حافظ کرلایی هم از شهرت سادات اسکو در کتاب خویش یاد می‌کند.

در قرن گذشته . مرسوم شده بود که مردمان توانمند از آبادیهای آذربایجان مخصوصاً اسکو ، خسرو شاه ، میلان ، اسکندان ، کهنیمو (محل تولد ناصرالدین شاه) مغان، ده- خورقان برای کس و کار و سوداگری به مشهد ، استانبول و شهرهای قفقاز می‌رفتند . به همین جهت است که تعدادی از اسکوپیها در مشهد و شهرهای دیگر خراسان مقیم شده‌اند .

اما از همین آبادیها مردمان روشنگر و آزادی‌خواه و شروبه‌دوست هم برخاستند . فکر مشروطه‌طلبی در تبریز به‌عناق این دره کشیده شد . از این آبادیها ، انخاصی هم به طلب علم به‌سوی مراکز علمی و طلبگی می‌رفتند . گذران زندگی ساکنان آبادیهای ویدهر از باغداری و گلهداری بود . میوه‌های تر و خشک و گردو و بادام بهترین می‌فرستادند .

مسل هم یکی از مزارع عایدی آنها بوده‌هست . عملش را در بوی مزه "ستوده" که خود عمل‌شناس است بی‌مانند دانست . از هنرهای نان‌آور برای این ناحیه پختن نان لوانی (پخه) نازک بسیار لطیف و ماندگاری است که تبریزیان خریدار آتند . نام آبادیهای مهم دره ویدهر به ترتیب از خسرو شاه چنین است :

خسرو شاه - دیزج - بایرام - کلجاه - ناول (پایین و بالا) - خسرئ - میلان - اسکو - فسقندیس - اسفنجان (شاهه) دیگر به‌اسکندان و . . . می‌رود) - کندوان - انهرود (پا) آستری .

آقای مقیمی گفت که در خسرئ محلی به نام هفت‌برادران هست و سنگهای قبر بلند سایه‌رنگی با خط خوب و آرایشهای زیبا در آنجا دیده بوده است .

با آقای مقیمی صحبت به صنایع دستی اسکو کشید . تفصیلی شنیدنی از طرز ساختن روسری‌های معروف به راه و رسم کلاسی و بازرگانی آن گفت و گفت که کاین هنر را اسکوپی-ها در گنجه فرا گرفته و در یکصد و پنجاه سال پیش به اسکو کشانیده‌اند . سید باقی اسکو هم

در قدیم محلی از اعراب داشت و خالاسند-های پلاستیکی آن هنر را از میان برده‌است . سدی می‌باشند از ترکه‌های درختجای سه نام اسپوس ASPUS این درختچه در بهار گلپای زرد خوشترنگ و بویی دارد . از ساقه گندم سید می‌باشند . ساقه گندم را در اسکو کولک Kulaak می‌گویند .

اسکو شهرکی است که در جهل سال اخیر پیش از هر شهر دیگر آذربایجان دیر پرورده است . مردمش به درس خواندن و برگزیدن رشته تدریس شوقی وافر یافته‌اند . به‌قول خودشان صادرات کونی آنجا "دیر" است . گفتند در همه شهرهای آذربایجان احتمالاً یکی دو معلم اسکویی هست . اگر گزاف نگفته باشند گفتند که از هر خانواده‌ای چهار پنج معلم برجسته است . آقای محمود بخاری دبیر کرامی گفت اسال بیست و پنج نفر از دبیرم-های آنجا در رشته پزشکی (دانشگاهی) پذیرفته شده‌اند .

آقای سید ابراهیم عمادالاسلامی دبیر دیگر گفت تعداد کسانی که از این شهر به دانشگاه وارد می‌شوند به نسبت جمعیت از همه شهرها بیشتر است . شهری که بیش از چهارده هزار جمعیت ندارد ، حق ندارد که این‌گونه رقمها را مایه فخر فرهنگی خود بداند .

دو تا از دیدنیهای اسکو یکی درخت نارون بسیار کهن است که در میدان آغاز شهر به نام سیزه میدان قد برافراشته و سایه‌ای دلگشا گسترده است . تنومندی آن را چنین می‌نویسید در چشم سیاروید که هفت سخل محیطش است . دیدنی دیگر جناری است کهسال در میدان بازار - اسفوس که دکفای بدقواره در شکاف آن بیننده را آزار می‌دهد . از دیدنیهای دیگر محممه سنگی دوتا قوچ

است بر کنار خیابان (میان سبزه میدان و بازار) افتاده و ظاهراً بر سر قبرهای گذشتگان بوده است . (همانند شجره در جنوب بر سر قبرها گذاشته‌اند) آب شهر از قنات است و استخراج باکند هم هنوز مورد استفاده است . شاید نخستین ساختمان دولتی که در شهر ساخته شده عمارت پیشین بانگ ملی است . تاریخ ۱۳۱۸ (شمسی) که پیشانی سنگی سردرزمایش هنوز پا برجاست .

بادآور آغاز شدن تازه‌سازی آنجا است . اگر شهر اسکو نتواند که چنین یادگارنمایی را نگاهداری کند بیگمان دور از فرهنگ خواهی است .

در یکی از سرپوشیده‌های مسجد بازار دو لوح سنگی نصب است ، آنقدر که با هم جسی شده خواننده شد چنین است . (۱) . . . قد وافق لله سبحانه و تعالی عبده المنجی الشاب الاغرجاجی صفی‌قلی بتجدید هذه العمارة الشریفة المارکة بعد تخربها حين وقوع الزلزله العظیمه التي وقع قبل ذلك حولین کاملین فتمت بحمدالله سبحانه بجده و اهتمامه شکرًا لله استعینه فی الدارین و حیر دلک فی شهرتسه - ۱۵۵۲

ظاهراً سنگ دارای نام گات بوده و زیر پوشش گچی رفته است .

(۲) بسم‌الله و فتح قریبها و بقرالمؤمنین (یک کلمه ناخوانا) (و یک کلمه زیر آهن تازه سازها رفته) عمارت بسیار زیبای ربع الاول که علت و نشی و ستایش است (یک کلمه ناخوانا) فیه عمادالدین محمد بن علی شاه بن محمد (این لوح به خط خلیق است و نمی‌توان گفت که حتماً از آن مسجد بوده) .

زلزله‌ای که موجب ویرانی مسجد

اسکو شد باید همان زلزله سخت و بنیاد بر افکن بود که در سال ۶۷۱ تبریز و جندشهر دیگر را آسیب بسیار رسانید . جسی زکا در رساله "میراث‌های تبریز (تهران ۱۳۵۸) نکته‌های بسیاری را درباره ویرانیهای آن سال نقل می‌کند .

در میان کوچه‌های اسکو تابلویی دیدیم که نام حشی داشت . ستوده از مقیمی پرسید این اسم چیست؟ مقیمی گفت درست نمی‌دانم ولی می‌دانم که سیم‌جده هستند . به ذهن من گذشت که شاید خانواده‌ای باشد از عقب افرادی که رشیدالدین فضل‌الله همدانی به‌عنوان غلامان در وقفه رسع رشیدی از آنها نام برده است . (ص ۱۹۲) حدسی بیش نیست .

بر کنار شهر تپه‌ای است که به‌خانقاه شهرت دارد و بر بالای آن امامزاده‌ای است . برخی مدور دارد که قصه‌ها در باره آن برج می‌گویند . نام خانقاه در روایات الحنن آمده‌است . قبرستانی است کهنه . چند قطعه سنگ سیاه دراز بر پشته تپه و سنگی محرابی که فاقد تابه سردر بنا می‌باشد است در کنار آنها افتاده است .

دندانله دره و ویدهر دو دره سرسبز دیگر پایان می‌گیرد و در دره دست راست آن آبادی ی برآوازه کندوان جای دارد . کندوان آبادی کوچکی نیست . جایی است روستایی و شبانی .

کندوان از سر بیچی که یک کیلومتر بیش تا ده راه نیست حلوه‌گر می‌شود و بیننده را در حیرتی خیره‌کننده فرو می‌برد . بیننده از دور بیش از دوست‌گوه‌گ کله قندی زیتونی رنگ را که در دامنه رشته‌کوه بهم چسبیده است می‌بیند و چرن نزدیک می‌شود مشاهده می‌کند که در هر کله قندی در و پنجره‌های نصب و درون کله قند اطاقسی با اطافکهای است برای زندگی . بی‌تا مل به ذهن بیننده خطور می‌کند دیرماندگی این سراها و کهنگی و سنی بودن زندگی سالیهای بسیار دوری که پدران باشندگان کونی دورن سنگها را تراشیده و صخره را سرپوش خود کرده‌اند .

وضع طبیعی کندوان در ایران جایی نئوتنه و یگانه است اما در جهان مانند دارد . در ترکیه آبادی ارقوب (و آبادی همجوار) به همین شکل و ترکیب هست که بیگمان از پر درآمدترین مراکز جهانگردی آن کشور است . باد سفری بخیر باد کهم در همصحبتی ستوده و همسرانمان از آنجا دیدن کردیم . ترکها این دو آبادی را به‌مانند نگین انگشتر نگاهبانی می‌کنند و در پاکیزگی آن می‌کوشند . اما کوجهای کندوان ما کثیف و آلوده فضولات دامی و خرت و پرت انسانی است و بی‌سرپرست مانده .

آب چشمه کندوان شهری محیب دارد . از آبهایی است که به‌سبکی مشهور شده . وانت دارها از تبریز و دیگر آبادیها می‌آیند و با دلهای پلاستیکی از آن آب می‌برسند و دلهای را بیست سی تومان می‌فروشند .

زندگی کندوان و میمند (نزدیک شهر بابک) در کنده‌های کوه است اما منظره کندوان بر میمند برترسبها دارد و بیگمان یکی از چند آبادی کوچک ایران است که باید مورد توجه و علاقه دستگاههای جهانگردی ، مردم‌شناسی و جغرافیایی باشد . میمند و کندوان و ماسوله و ابیانه و نای بند (میان بیابان طس و راور) همه همین حال را دارد و اکتون به دست



حوادث ایام و ذوق عوام آینده\* دیگری در پیش دارند.

\*\*\*

خود را به سراغ رساندیم و به سراغ دوستان فاضل و کریم الطبع خود حمید و یوسف بهنام رفتیم. محبتهای بیکران دیدیم و صحبتهای دلنشین در میان آمد. حای نسا دیده، آن شهر برای ما دهکده، روحی Varjuvi بود که دوری آن از شهر بیش از سی کیلومتر نیست. بارانگی می بارید که در هنگامی آقای بهنام بدانجا رفتیم. قبرستان کهن آبادی که دارای سنگ قبرهای صندوقی و با خطوط قرون هفتم تا نهم هجری است بر روی پشته‌ای است. پست که ارتفاع نسبت به ده و باغها بیش از ده متر نیست. ترکیب خاکی این پشته چنان محکم است که توانسته‌اند در قدیم ایام دل آن را بشکافند و خانه (به معنی اطاق ندر) در آن ایجاد کنند با پیشانی و پیش درگاه و بعضی آرایشهای دیواری.

این خانه‌ها که شش هفت دست در روزگاری خیلی پیش بیگمان معبدی بوده است. قرائن و آثار موجود حکم بر آن دارد. از جمله اینکه در دوره اسلامی هم به مسجدی با مزاری تبدیل شده بود. چند آبه قرآنی خط درشت که بر لبه قوسهای درگاهها بر جای است دلالت بر همان نکته دارد. حدسی که اغلب زده‌اند این است که معبد مهدی است. ولی آیا ممکن نیست که کلیسا بوده به مناسبت آرمینی‌نشین بودن بسیاری از صفحات آن حدود و آبا ممکن نیست که معبدی اورارت-توتی باشد؟ افسوس هنوز حفاری علمی در آنجا نگرفته‌اند تا شواهد زیر خاکی کسیکی به روشن شدن یکی از حدسها بکند.

چند سال پیش انجمن آثار ملی بر سر گور اوحدی مراغهای اصفهانی ساختمانی بر پا کرد. ساختمانی است زیبا و پر لطف. اکنون چند اتاق آن موزه شهر شده و کاری است در خور تحسین. البته هنوز چندان دیدنی در آن گرد نمانده ولی بیگمان اگر آن را بر سر پا نگاه دارند روز بروز بر دیدنی‌های آن افزوده می‌شود و مردم هم چیزهایی به آن خواهند بخشید.

در باره مراغه و همین روحی چند نوشته به فارسی هست و از آن جمله است:

۱- عبدالعلی کارنگ در کتاب آثار باستانی

آذربایجان غربی.

۲- پرویز روحاوند در مقاله‌ای که در مجله هنر و مردم چاپ کرده است.

بطوری که آقایان بهنام می‌فرمودند هنوز

در آبادیهایی دور افتاده مراغه مخصوصاً نزد بزرگان واژه‌های آذری (یعنی فارسی باستانی



شده) میان زنجان است و تبریز. راه قدیمی برای رسیدن به پهل دختر قزل‌اوزن از کوه قافلان کوه می‌گذشت ولی اکنون جاده سر کنار رودخانه می‌گذرد و به آن پل می‌رسد. جاده پیشین به فاصله چند کیلومتر از شهر از روی پلی سی و دو چشمه و سپس از دامنه تپه‌ها و بلندی قافلان کوه و از کنار قلعه‌ای که به قلعه دختر شهرت دارد گذر می‌کند (پیاده سه ساعت) و با شبی ملایم به کنار پل دختر قزل‌اوزن می‌رسد.

پل میانه را بسیاری از مسافران وصف کرده‌اند و فی‌المثل کارزی در قرن یازدهم در باره آن نوشته است: "روی این رودخانه از قدیم پل سی چشمه‌ای بنا شده بود که هنوز شش چشمه از آن باقی است. سی از آن به کوهی رسیدیم به اسم کاپلان‌تو (قافلان کوه). دامنه آن طولانی و بتدریج به رودخانه قزل‌اوزن منتهی می‌شود که روی آن پل سه چشمه زیبایی به تازگی بنا گردیده است." (ترجمه عباس نجووانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز ۱۳۴۸، ص ۴۲)

اما زویر فرستاده ناپلئون به دربار فتحعلیشاه، در سفرنامه خود نوشته است که پل میانه بیست و سه دهانه دارد و نسبتاً خوب مانده است و به حاده سنگفرش منتهی می‌شود (ترجمه محمود مصاحب، ص ۳۹۶). یک سال پس از زویر فرانسوی دیگری که نظامی بود و بن‌ت نام داشت تعداد چشمه‌های پل را همانند زویر بیست و سه تا یاد کرده است (ترجمه منصوره اتحادیه، تهران ۱۳۵۴، ص ۷۶).

آخرین باری که این پل مرمت شد به همت عبدالحسن میرزا فرما فرموده شد لوحی سنگی را که بر دیواره پل نصب است نقل می‌کنم. تا ادای احترامی باشد به مقام مرمت‌کنندگان

چون پل میانه به مرور عوام و شهور و سنین و دهور رو به انهدام گذاشته و عبور ممکن و مقدور نبود لهدا در سال سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه خسرو صاحبقران السلطان بن السلطان بن

تا این سوی را که دیدیم به بیستم و سیصد را طواف کرده باشیم. راه زیاست. ابتدا از کنار دره‌ای می‌گذرد که سرسبز و پر باغ است. آبادیهایی شاداب دارد. اغلب انگورستان است و قسمتی از شیره خوب مراغه از همین باغ‌هاست.

قسمت بیشتر راه تپه ماهورهایی است کشته شده و همه دیم است. و جای جای کومه‌ها و سراپه‌هایی است که حکایت از کله‌داری می‌کند. کوه‌های این منطقه در بهار طناری و طراوتی کم نظیر خواهد داشت. دل از دیدن سپند که با فغاسری در حورس بر آسمان نیلگون کشیده بود سیر نمی‌شد. دره‌های ژرف آن از دور به‌دیار بود. این موانع و سبزه‌راهای بر سخاوت است که عمل خوش یکی از مایه‌های ثروت مراغیان است.

راه فرعی میانه - مراغه در محلی به نام قره‌چمن به شاهراه تهران - تبریز می‌پیوندد. آبادی بزرگی نیست. این آبادی در قرن پیش هم بر سر راه تهران به تبریز بود. مسافران اروپایی که قرن پیش از این راه به تهران رسیده‌اند از ترکمانچای و... یاد کرده‌اند. ترکمانچای همان جاست که نمایندگان فتحعلیشاه معاهده کداسی را با روسیه امضا کردند.

از قره‌چمن به میانه آمدیم. به سرای دوستان دکتر علی خواجهدهی وارد شدیم. خواجهده یکی از آبادیهایی نزدیک به میانه است. خواجهدهی پس از پایان بردن تحصیلات پزشکی چهار سال در بلوچستان خدمت کرد. در آن فرصت توانست از علمای اهل سنت زبان عربی بیاموزد. و آن‌چنان آموخت که اکنون خواندن مقلوبات و دیوان‌های شاعران جاهلی و غیر جاهلی از لذتهای زندگی اوست. کتابخانه‌ای دارد قابل توجه که کتابهای ادبی و تاریخی آن (عربی و فارسی) نمودار فضل و اطلاع او در تاریخ و ادبیات است.

میانه (که گاهی در متون میانه‌میط

راجح میان ساکنان آذربایجان) فراموش نشده. کاش همتی می‌کردند و به گردآوری آن کلمات می‌پرداختند و واژه‌نامه زبان فارسی را گسترش می‌دادند.

مراغه‌ای‌ها دوشاب انگور ممتاز دارند و عمل سپند پرورده‌ای که هنوز گاه به‌گانه‌می‌نهند. های سرهای از آن که ز تصور می‌شکریاگی آن‌را ساخته است پیدا می‌شود. مراغه‌ای‌ها گیاهی کوهی به نام "کوهوتی" (علف کبک) را که خوشبوست در ماست و دوغ می‌آمیزند همان‌طور که کاکوتی با نعناع یا بونه و در صفحات فارس و قمه از آیش و کرس کوهی استفاده می‌کنند. نامهای گیاهی این گیاهها گاهی هم موجب اشتباه می‌شود. کما اینکه آیش را در لالیزار و کوهستانهای کرمان "آلاله" می‌گویند.

در مراغه از دوشاب انگور و مستقل خوشمزه‌های به نام "سوجوق" می‌سازند همچنانکه "باسلق" را هم از همان می‌سازند.

تا چند سال پیش میان مراغه و میانه یعنی آنجا جنوبی سپند را می‌که راه‌آباد و اتومبیل بگذارد نبود. اکنون راهکی هست که نیمی کم از آن مسافت است و قسمتی بیشتر خاکی قابل عبور. با ستوده هوس کردیم که خود را از این راه به میانه برسانیم



السلطان ناصرالدین خلدالله ملکه و سلطان و امام فرمانفرمای حضرت والا ولیعهد سلطان مظفرالدین و بیستکاری جناب اجل حسنه علی خان امیر نظام این خان تبار دولت ابد مدت عبدالحمین ملقب به نصره الدوله بن فیروز بن عباس میرزا ولیعهد نایب السلطنه طاب تراهما . فی سنه ۱۳۰۰ (عدد اتحاد ریخته است) در گردش کوچه و بازار میانه به جای خانه کجک آقای حسین زاده سر زدم . صحبت از تاریخ میانه به میان آمد . لطف کرد و نسخه ای از کتابی را که آقای قاسم مهداد به نام شهرستان میانه در راه آذربایجان (۱۳۵۹) نوشته است مرحمت کرد . این کتاب را ندیده بودم . در آن اطلاعات خوبی برای نا آشنا هست . پیش از آن هم کتاب دیگری به نام جغرافیای شهرستان میانه و تالیف سید رحیم طاهری (۱۳۶۲) به دستم رسیده بود . در اطراف میانه ، کاغذکنان و ترک Park جنبه تاریخی دارد . کاغذکنان محلی بوده است که در عهد معول در آنجا کاغذ می ساختند و اکنون - هیچ اثری نه از کاغذ است و نه کارگاه کاغذسازی . آنجا را در قدیم خانه (خانجی) می گفتند و در نزله القلوب ستوفی دکتری و یاد کاغذهای مرغوش شده است . ترک آبادی است که در ناحیه ای کوهستانی است و دیدنی آنجا مسجد قدیمی خوش طرحی است که آرامشهای درونی و سنگهای تراشیده های کاری است دلپذیر برای تحقیق باستانشناسان . و اتفاقاً یکی از متخصصان اروپایی مقاله ای بسیار خوب در باره آن دارد . چنانکه دیدم راه پیشین میانه به بل خزل اووان از دامنه های تانغلان . و از کنار

قلعه دختر (قرل قلعه سی) باستانی می گذشت . دیوارها و ساختمانهایی که بدان قلعه دختر گفته می شود و از لبه قرل اوون قسمتهایی از آن به چشم می آید ، بازمانده آثاری است از روزگاران پیش از اسلام . آن قدر عظمت و زیبایی دارد که زویر آن را کاخی دانسته است . هنوز سر در بلند و بعضی از دیوارهای هیولای آن که از سنگ تراشیده سبز رنگ یا بر حای است بیننده را به تا مهل وا می دارد که آیا چنین کارها و هزینه ها قلعه جنگی یا راهداری هم می کرده اند . سنگهای سبزی که در حرز استوانه ای بلند ، آن سنگار رفته از کوههای دیگری به اینجا آورده شده . سنگهایی از خود قافلان کوه نیست .

در افواه ، بانی این قلعه زنی ذکر شده است . کاری حکایتی را که در آن باره از بوز - باشی همراه خود شنیده نقل کرده . صد سال پس از او ، و بن تان هم چیزی همانند آن در سفرنامه خود آورده است . بن تان پس از نقل آن قصه نوشته است : " صاحب نظران عقیده دارند که این قلعه را در زمان اردشیر دراز - دست ساخته اند و بعدها به دستور شاه عباس بزرگ آن را خراب کرده اند . ولی راهزنان اطراف آن را تعمیر کرده اند و آن را بنام گاهی برای خود ساخته اند و در حال حاضر چون فتحعلیشاه هیچگونه افتخاشی را تحمل نمی کند کسی در آن قلعه زندگی نمی کند و کاملاً متروک است . " (ص ۷۶)

باستانشناسان آلمانی این قلعه را مطالعه علمی کرده و نقشه ای از آن رسم کرده اند و توضیحاتی دقیق در باره آن نوشته اند . پل خزل اوون یادگاری است از روزگار -

های قدیم و مخصوصاً باید دانست که ذکر آن در کتب جغرافیایی و مسالکها شده است و محتلاً پلی است که بر حای پلهای پیشین ساخته اند . زیرا همه مسافران وقافل - ها برای رسیدن از مرکز ایران به سوی شمال می بایست سپیدرود را گذاره کنند و راه عبوری لازم داشته اند .

مسافرائی که در قرون پیش از سپیدرود می گذشتند و قصد سفر به شهرهای شمالی داشتند حسی در زنجان و جعی دیگر در میانه راه خود را جدا می کردند . یک راه از زنجان به آق کند (کاغذکنان) و سپس ترکمن جای و فراه چمن و به سوی تبریز می رفته و آنها که عازم خلخال و اردبیل بودند از آق کند (کاغذکنان) بدان سوی می رفته اند .

اما آنها که به میانه می آمده اند و قصد خلخال و اردبیل داشته اند خود را به همان می رسانیده و سپس یا از راه سرخ آباد به خلخال می رفته اند یا با گذشتن از قرل - اوون خود را به افشار رسانده و سپس به فیروزآباد می رسیده اند و از آنجا به خلخال . از میانه به زنجان آمدیم و به دیدار دوست فاضل یوسف محسن اردبیلی شائقتم . دانای دانشمند که در آن شهرداری کتاب - خانهای کم مانند است . در همگامی او تجدید دیداری با بازار زنجان و بعضی از آثار دیدنی زنجان شد .

بعضی از مسافران پیشین همان دولت ، در زنجان به خانه حاکم وارد می شده اند . خانه حاکم قمرنمایی دولتی بوده است که امروز نشانی از آن نیست . زویر از نقاشیهای

آن قصر یاد کرده و بن تان آنجا را بسیار زیبا (ص ۳۹۴) (ص ۷۸) توصیف نموده است . از زنجان راهی قیدار شدیم . آنجا به قیدار نیمی هم شهرت دارد . مزاری در آنجاست و مورد عزت و احترام و زیارت ، نوشته سنگ لوحی که از زمان تجدید عمارت آن سخن می گوید چنین است .

بلغان خاتون  
امر به تجدید هدا المقام المبارک الخاتون المعظمه زید عظمتها و بلغتها (ناخوانا) فی الدنيا و الاخره ارادها فی ربع الاخر من سنه عشر و سبع مائه . کتبه - (ناخوانا) مبارک ابن محمد شیخ جلیل بن مرحوم شیخ ابراهیم استاد تیمورخان سلطانی سنگ دیگری دارد با این کلمات : اخراجات تعمیر مزار و کند سور حضرت قیدار نیمی علیه السلام ۱۱۵۱ (؟) شب در محضر "صاحب محضر" خوش محضر حضرت محسن اردبیلی و در گوشه کتابخانه بزرگ او گذشت . درینا که فرصت ما کوتاه شده بود باعداد قصد تهران داشتیم و نتواستیم به سید و شصت نسخه خطی او نگاهي چنانکه در خور بود بیفکیم . اکثر دانش پژوه همراهان بود فسخ عزیمت می کرد و می ماند و فهرست می نوشت . فهرست شدن آنها بهانه خوبی است برای آنکه بازم به سراغ محسن اردبیلی برویم .



### نشرگفتار منتشر کرده است

- فرمانروایان شاخ زرین - نویسنده : نوئل باربر - مترجم : عبدالرضا هوشنگ مهدوی  
 خراسان و ماوراءالنهر - نویسنده : آ . بلنیتسکی - مترجم : پرویز ورجاوند  
 خاطرات بوریس باژانوف - نویسنده : بوریس باژانوف - مترجم : عنایت الله رضا  
 یار هستی - نویسنده : میلان گوندرا - مترجم : پرویز همایون پور  
 خواندنیهای قرن - به کوشش : محمود طلوعی  
 شخصیت عصبی زمانه ما - نویسنده : کارن هورنای - مترجم : محمد جعفر مصفا  
 شبهای سرای - نویسنده : میشل دوگرس - مترجم : عبدالرضا هوشنگ مهدوی  
 متافیزیک (ما بعد الطبیعه) - اثر ارسطو - مترجم : شرف الدین خراسانی - شرف  
 نخست وزیران انگلیس - نویسنده : هارولد ویلسون - مترجم : جلال رضایی راد  
 هنر رمان - نویسنده : میلان گوندرا - مترجم : پرویز همایون پور

### نشرگفتار منتشر می کند

- مستی عشق - نویسنده : آندره موروا - مترجم : علی اصغر سعیدی  
 یونانیان - نویسنده : اچ . دی . اف . گیتو - مترجم : سیامک عاقلی  
 تاریخ و تصویر - نویسنده : گرد آورنده - مترجم : محمود طلوعی  
 قرون عثمانی - لرد کین راس - مترجم : پروانه ستاری  
 سمرقند - نویسنده : امین معلوف - مترجم : عبدالرضا هوشنگ مهدوی  
 ستاره هند - نویسنده : میشل دوگرس - مترجم : عبدالرضا هوشنگ مهدوی  
 فرهنگ مشتقات افعال فارسی - تحقیق و جمع آوری : کامیار خلیلی  
 روز شمار تاریخ ایران - تحقیق و جمع آوری : دکتر باقر عاقلی  
 (از مشروطه تا انقلاب)

نشانی : تقاطع میرداماد و بزرگراه مدرس - جنب شمال شرقی

ساختمان ۲۲۹ - طبقه دوم - منطقه پستی ۱۹۱۸۹ - تلفن : ۴۲۷۷۹۸۶

